

## نگاه

## معیشت و سید معیشتی

## مسئله این است

**شرق:** قصه شورای عالی کار و اتفاقاتی که در آن رخ می دهد، هر روز یک روایت جدید را از خود بر جای می گذارد. در تازه ترین رویدادهایی که از گوشه و کنار شنیده می شود، این است که درباره سید معیشتی نیز اختلافاتی به وجود آمده است.

ایرادات ساختاری شورای عالی کار که قرار است برای مهم ترین موضوعات کارگری و به طور ویژه مشخص کردن حداقل حقوق، تصمیم گیری کند امروزه دیگر از پس پرده برون افتاده و به شهادت کارشناسان، این ساختار دچار بی عدالتی در تصمیم گیری شده است. هفته جاری در برنامه ای که در صداوسیما جمهوری اسلامی تهیه و پخش کرده بود، کارشناس از معاون وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی درباره تصمیمات شورا پرسید و پس از پاسخ بدون مبنای آقای معاون درباره نقش کارگران در شورای عالی کار، با لحن تلخ و گزنده بر این موضوع تاکید کرد: شما (دولت) به عنوان بزرگترین کارفرما و نمایندگان کارفرما کنار هم می نشینید و چیزی را تصویب می کنید و کارگران هم شما را تماشا می کنند. مجری این پرسش را هم پرسید که: آیا با حقوق ۸.۵ میلیون تومان می توانید زندگی کنید؟ سؤالی که با دهان بسته معاون وزیر و نماینده کارفرمایان، مواجه شد!

این هفته قرار بر این بود که در جلسه کمیته مزد شورای عالی کار درباره سید معیشتی صحبت شود. ظاهرا غیر از سید معیشتی که مجموعه های کارگری برای خانواده ای با بُعد ۳۰۷ برآورد کرده اند و حدود ۲۵ میلیون تومان برآورد شده بود، از سوی برخی دیگر از نهادها هم ارقامی مطرح شده اما این رقم ها مورد توافق قرار نگرفته است.

آیت اسدی، یکی از نمایندگان کارگران در شورای عالی کار، درباره این موضوع گفته است: در نشست کمیته مزد ۲۲ اسفند که تا پاسی از شب به طول انجامید، توافق بر سر رقم سید معیشت حاصل نشد؛ دولتی ها رقم ۱۹ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان گروه کارگری را نپذیرفتند، رقمی که بسیار حداقلی و ناکافی است و هزینه های زندگی را تکافو نمی کند.

اسدی، درباره چشم انداز مذاکرات مزدی به ایلنا گفت: تا رقم سید معیشت نهایی نشود، به مذاکرات جدی دستمزد ورود نمی کنیم. او هشدار داد: حرف اعضای کارگری شورای عالی کار روشن و سراسر است؛ ابتدا باید بر سر رقم سید معیشت توافق شود، بعد به مذاکرات جدی دستمزد و میزان افزایش مزد کارگران در سال ۱۴۰۳ ورود می کنیم.

به گفته او، هر نوع مذاکرات مزدی تا زمان تأیید سه جانبه رقم سید معیشت، آغاز نخواهد شد؛ چراکه مبنای قانون برای تصمیم سازی مزدی، نرخ سید معیشت موضوع بند دوم ماده ۴۱ قانون کار است.

اسدی تاکید کرد: بند دوم ماده ۴۱ قانون کار، کاملا الزام آور است؛ این بند قانونی می گوید حداقل دستمزد کارگران باید به گونه ای افزایش یابد که از پس هزینه های حداقلی یک خانوار متوسط بر بیاید؛ حال که دولت حاضر نیست پیشنهاد بسیار حداقلی نمایندگان کارگری کمیته دستمزد درمورد هزینه های ماهانه خانوار متوسط را بپذیرد، چطور می توانیم سر عدد و درصد افزایش دستمزد چانه بزنیم؟!

نماینده کارگران در مذاکرات مزدی شورای عالی کار گفت: ما از دولت انتظار داریم واقعیت ها را بپذیرد، باید خطاب به مسئولان گفت مگر شما در این جامعه زندگی نمی کنید، مگر نمی بینید در یک سال اخیر هزینه های زندگی سر به فلک کشیده؟ چطور حاضر نیستید اقلام بسیار حداقلی سید معیشت را بپذیرید، آن هم درحالی که هزینه های واقعی زندگی خانوار بیشتر از این ارقام است.

## دیدگاه

## یک شوخی تکراری

**شرق:** روایت تعیین مزد در شورای سه جانبه ای که یک ضلع آن دولت است، یک ضلع نماینده کارفرمایان و ضلع دیگر نماینده کارگران، روایت غالبی است که همه جا توسط اهالی دولت، تکرار می شود و گویی قرار است دولت با تکرار این موضوع از زیر بار عقب ماندگی حقوق کارگران از تورم، شانه خالی کند و مدام با تکرار این جمله که «حداقل مزد در شورای عالی کار که شورایی سه جانبه است، تعیین می شود و دولت فقط یکی از اضلاع آن است» این باور نزد عموم تقویت شود که دولت نیز به همان اندازه در تعیین حداقل حقوق و دستمزد مؤثر است که نمایندگان کارگران! گزاره ای که تکرار می شود و هیچ گاه به قول اهالی کوچه و بازار، «توی کت» کسی نمی رود و باورش چنان دور از ذهن است که به کار بردن این جمله مداوم، دیگر حکم شوخی تکراری و بی مزه ای را دارد که لبخندی را بر لبان جامعه کارگری که نمی آورد، هیچ اکل جامعه با شنیدن آن سری به علامت تاسف (از تکرار این شوخی) تکان می دهند. داستان از این قرار است که مدام جامعه کارگری از دولتی ها خواستار این هستند که در تعیین دستمزد به تورم و تأثیر آن بر سید معیشتی توجه کنند و دولتی ها (وزیر اقتصاد، وزیر کار و...) نیز مدام تکرار می کنند که دستمزد در دولت تعیین نمی شود بلکه در شورایی سه جانبه به نام شورای عالی کار تعیین می شود که ما فقط یک ضلع آن هستیم. همین دور روز پیش علی بهادری جهرمی در نشست خبری خود که از شبکه خبر هم پخش شد، وقتی صحبت تعیین حداقل حقوق کارگران به میان آمد گفت: افزایش حقوق کارگران در شورای عالی کار مشخص می شود که یک نهاد مبتنی بر سه جانبه گرای است و یک بخشی نمایندگان دولت هستند. ما امیدواریم بتوانیم هم جبران معیشت قشر کارگران و هم کمک به کارفرمایان را داشته و بتوانیم یک افزایش حقوق مناسب برای کارگران داشته باشیم. یعنی هم جبران هزینه تورمی برای کارگران باشد و در عین حال عاملی برای رشد تورم نباشد، امیدواریم برای سال آینده تصمیم مناسبی بابت افزایش حقوق کارگران داشته باشیم.

داستان تعیین مزد و شانه خالی کردن دولت از تأثیر فراوان خود بر این پارامتر چنان روایت رنگ و رو رفته ای است که هرچند دامن در حال تکرار شدن است اما هیچ گاه به دل شنونده این داستان نمی نشیند. بسیاری از کارشناسان بر این اعتقادند چون دولت خود بزرگترین کارفرمای کشور است، همیشه در تصمیمات جانب کارفرمایان را می گیرد و افسانه تورم زا بودن افزایش حقوق را (که سهم آن کمتر از ۱۰ درصد قیمت تمام شده است) برای همین جانبداری ساخته است. داستانی که اگر به استثنا گاهی جانب کارگران گرفته شده قربانی ای مانند حجت الله عبدالملکی را روی دست دولت گذاشت. هرچند داستان و روایت استعفا ی او با اعتراضات تشکلی های باننشستی همراه بود اما گروهی این انتقادات را علیه او به واسطه افزایش ۵۷ درصدی حقوق کارگران می دانند که در همراهی با نمایندگان کارگری در شورای عالی کار رقم خورد؛ به هر حال حالا طیف کارفرمایان در شورای عالی کار برای معوق گذاشتن تعیین حداقل دستمزد به جای رفتن سر اصل مطلب در جلسه روز سه شنبه شورای عالی کار، بعد از مخالفت با مزد منطقه ای این بار سید معیشت منطقه ای را روی میز شورای عالی قرار دادند تا به قول محسن باقری، نماینده کارگران در شورای عالی کار، به جای اینکه «یک راست سراغ تعیین نرخ سید معیشت برویم اما متأسفانه، باید به موضوع حاشیه ای منطقه ای شدن نرخ سید معیشت هم بپردازیم».



عکس: فائزه کالی، باشگاه خبرنگاران جوان

## نگاهی به یک داستان واقعی

## امنیت شغلی، رؤیای نیمه جان

روایت: «رضا» عرقش را خشک کرد و کمی روی پا ایستاد و با صدایی که تهنش کمی بغض داشت، از آنچه از گذشته تا حال اتفاق افتاده، روایت می کرد. داستان «قرب» و آشنایی که هرکدام از ما نمونه هایی از آن را با از نزدیک دیده ایم یا چیزی شبیه آن را شنیده ایم. داستان «رضا اسدی» مانند هزارویک قصه واقعی دیگر است که هر روز نمونه هایی از آن، کف جامعه پرتلاطم این روزها، در جریان است. داستان «غم نان» که زیر پوست شهر جریان دارد و بخشی از مناسبات هرروژه را رقم می زند. قصه رضا و امثال رضا قصه پر از رنج آدم هایی است که به سودای نان و معیشتی که حق طبیعی آدم هاست، به کاری رو می آوردند؛ داستان «رضا اسدی» که روزگاری پشت میز دانشگاه درس خوانده و بعد سر از شرکت خدمات نظافتی درآورده، قصه فقدان امنیت شغلی در این سامان است؛ امنیت شغلی ای که یک باریکی از فعالان کارگری آن را حدود هفت درصد بیان کرد و با فرض اینکه او اغراق کرده باشد و عدد اعلامی از سوی این عضو انجمن های صنفی کارگران خیلی با واقعیت مطابقت داده نشود و بخواهیم آن را به دلخواه افزایش دهیم و با برآوردهایی که هرروزه در این کشور در حال انجام است، به عددی حدود ۳۰ درصد برسانیم، باز هم عددی بسیار کوچک است. روایت او از آنچه تجربه کرده، به داستانی خیالی می ماند که راهی غیر از تلخی گزنده آن وجود ندارد.

جمع کنی و سراغ کار دیگر بروی؛ چون به زودی دیگر این قدر جوان نخواهی بود. روزگار بازنشستگی از نظر رضا اسدی، روزگاری است که باغی را در زنجان تکمیل کرده است و به جای اینکه روزی ۱۰ ساعت کار کند، روزی سه، چهار ساعت کار می کند و میوه های درخت برای روزگار پیری پشتوانه ای می شود که می توان با فروش آنها روزگار را سپری کرد. رضا می گفت: به بچه هایم گفته ام یکی تان باید جراح مغز شوید و دیگری جراح قلب. با حیرت دلیل را پرسیدم. تصور این بود که این دو رشته در پزشکی پول ساز است و شاید به این دلیل است که پدر، بچه ها را به سمت این رؤیا راهنمایی کرده است؛ اما رضا گفت: فقط می خواهم آنها کارهایی انجام دهند که دیگران نمی توانند انجام دهند با افراد کمی می توانند آنها را انجام دهند. داستان رضا سرگذشت آدمی است که فقدان امنیت شغلی او را به این سمت سُر داده است و معلوم نیست باید در این ملک چگونه قانونی تصویب کرد که آدم ها امنیت شغلی داشته باشند.

زندگی ادامه دارد

صدایی توی پارکینگ می پیچد و انگار که بین دوتا کوه ایستاده باشی، هروقت ندایی از خودت انتشار بدهی، پژواکی از آن دوباره به گوش خودت می رسد. نمی دانم چرا این طور است. پاییز و زمستان که هوا سردتر است، انگار این پژواک خودش را بیشتر توی گوش فرو می دهد. حالا اگر دو نفر آن گوشه بنشینند و با هم پیچ های عاشقانه ای هم بکنند و متوجه نباشند که هیچ، همان پیچ پیچ ها هم می ریزد توی فضا و انگار که عجله داشته باشد، به در و دیوار پارکینگ به آن بزرگی می خورد و می پیچد و می پیچد تا درون حزنونی گوشه کنجاکوا یا عاشق، جا بگیرد. اینها دو نفرند. همیشه همان گوشه می نشینند. زن و شوهرند و با هم کار می کنند. هر ماه که نشریه چاپ می شود، توی پارکینگ می نشینند و با آدرس هایی که از قبل روی کاغذ چاپ شده، نشریه ها را بسته بندی می کنند تا راهی اداره پست شود و بعد هم راهی مقصد. شاید کسی آن جریده را بخواند و کمی هم به آگاهی هایش اضافه شود!

کل زمستان به ویژه این یکی، دو هفته آخر بهمن و اول اسفند که سرد شده بود، هر دو روبه روی هم می نشستند و بسته های پستی را آماده می کردند. در حین کار گاهی به نگاه عاشقانه ای (احتمالا) گرم می شدند و پیچ پیچ عاشقانه شان خودش را هُزی توی فضا می ریخت و گاه هم در طول پاییز، رؤیا می یافتند. از عاقبت بچه های شان می گفتند و از اینکه دوست دارند آنها چه کاره شوند. رضا و همسرش همیشه در طول این سال ها، زمستان و بهار، پاییز و تابستان، همان گوشه و کنار پارکینگ نشسته اند و بسته های پستی را برای رسیدن به مقصد آماده کرده اند؛ اما بخشی از کارشان نظافت منازل است. به ویژه هنگام عید. می گفت: از دی ماه به این طرف کار ما در منازل رونق بیشتری می گیرد. از آنجا که مردم می خواهند خانه های شان را تمیز و برای عید خانه تکانی کنند، بیشتر سراغ ما می آیند. امسال هم همین طور است. از دی ماه سرمان خیلی شلوغ شده و هر روز سر کاریم؛ از این خانه به آن خانه.

«چطور این همه مشتری داری؟» این سؤال را از «آقا رضا» پرسیدم و با اینکه تقریباً جوابش را می دانستم، منتظر پاسخ او ماندم؛ راستش من آن اول که از زنجان به تهران آمدم، از یک شرکت خدماتی شروع کردم. به نظر خودم خوب کار می کردم و دلسوزانه. توی مسیر رفت و آمد به محل کار، گاهی از من می پرسیدند و من هم برای آنهایی که می پرسیدند، می گفتم که چه کار می کنم. برخی از آنها هم من را دعوت می کردند. نوبت اول که کار می کردم، معمولاً هم خودشان برای دفعات بعد از من دعوت می کردند و هم به دوست و آشنا من را معرفی می کردند. این طور شد که مشتریان زیادی دارم.»

آقا رضا می گفت: کار با شرکت های خدمات نظافتی خیلی خوب نیست. راستش کمی ظلم است؛ به این دلیل که ۳۰ یا ۴۰ درصد از کارکرد را باید پورسانت بدهیم. البته این وسط آدم های منصفی هم بودند و هستند که ۲۰ درصد پورسانت می گیرند؛ اما به هر حال باید بخشی از کارکرد خودت را به شرکت بدهی.

از رضا درباره درآمد ماهانه هم پرسیدم و گفت: درآمدش کم بد نیست، واقعیت این است که مقدار آن از کارمندی بیشتر است؛ اما خوب، طبیعی است که همیشگی نیست. یک ماه کمتر می شود، یک ماه بیشتر. کار این طور است که شما حتی اگر درآمد بیشتر از کارمندی داشته باشی؛ اما نه بیمه داری و نه بیمه تکمیلی. من خودم چند سالی است که به صورت اختیاری خودم را بیمه کرده ام (بیمه خویش فرما)؛ اما بیمه تکمیلی ندارم. خیلی وقت است دنبال این هستم که بیمه تکمیلی کنم تا بتوانم دندان دهنم را درست کنم؛ اما می گویند بیمه تکمیلی باید از سوی شرکت یا سازمانی خاص باشد.

## مسیر مدیریت مالی تا نردبان دوبایه

دانشگاه که می روید، تمام رؤیای تان ممکن است این باشد که بعد از اتمام درس، می روید سر کار. بعد پشت میز می نشینید و احتمالاً به این و آن دستور می دهید که چه کار بکنند. توی رؤیاهای تان احتمالاً این است که بعد از دانشگاه روی یک صندلی مدیریتی می نشینید و با دست مسیری را نشان می دهید و آدم ها هر آن چیزی را که شما می گوید، انجام می دهند. این رؤیای بسیاری از افراد است؛ اما واقعیت ممکن است با آنچه در رؤیا وجود داشته باشد، فرق کند. «آقا رضا» گرفتار چنین چیزی شده است. روزگاری در رشته مدیریت مالی در مقطع کارشناسی ناپوسته روی صندلی دانشگاه نشسته بود. نخستین بار در یک شرکت تولید ادبی اف کارش را آغاز کرده است. بعد از مدتی آنجا تعدیل شده و دوباره به جایی دیگر کوچ کرده و در شرکتی دیگر آغاز به کار کرده است. باز تعدیل شده و دوباره به شرکتی دیگر. خودش می گفت: من متاهل شده بودم و این طور کار کردن اذیتم می کرد. بعد از مدتی دو تا بچه هم داشتم. روزگار خیلی سخت بود و نمی شد این طور برای زندگی برنامه ریزی کرد. هر جا می رفتم، بعد از چند سال بی کار می شدم و دوباره روز از نو و روزی از نو. شرکت اول که بودم، تشویقم کرده بودند درس بخوانم تا موقعی کاری ام را ارتقا بدهم. آن موقع دیگر دانشجوی کارشناسی مدیریت مالی بودم که به دلایلی تعدیل شدم. بعد از تکرار تعدیل ها یکبار تصمیم گرفتم که زنجان را به مقصد تهران ترک کنم. به تهران که آمدم، دیگر سراغ کارهای اداری شرکتی نرفتم. دلیل هم این بود که دیگر نمی توانستم در محبطی شروع به کار کنم که احتمال داشت بعد از دو یا سه سال، دوباره همان سریال تعدیل شدن، تکرار شود. این بار با وجود دو تا بچه دیگر نمی شد ریسک کرد. دیگر نمی شد روی کاری تمرکز کرد که معلوم نبود فردایش چه می شود. وقتی شما دانشگاه درس می خوانید، انتظار تان افزایش پیدا می کند. دیگر سرر هر کاری نمی روید؛ اما زندگی با شما تعارف ندارد. من هم به همین دلیل از همان اول که وارد تهران شدم، رفتم سراغ کارهای خدماتی. این طور شد که امروز در خدمت شما هستم.

رضا می گفت: نگاه نکنید این روزها من هر روز سر کار هستم، یکی از همین آدم هایی که من را به کار دعوت می کند، می گفت تو نمی توانی تا ابد این طور کار کنی. باید مدتی کار کنی و پولی

## دریچه

## آدرسی برای آقای وزیر

شرق: گویا ایستادن در صف برای تهیه سبذ کالا، برای برخی از مسئولان قابل باور نیست. صغی که گاه ساعت ها تشکیل می شود و برخی از مردم برای دریافت ارزاق در آن وقت صرف می کنند، این را اگر شما به عنوان یک رهگذر دیده اید و گاه سری هم به علامت تاسف تکان داده اید، اما وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی آن را باور ندارد.

سیدصولت مرتضوی دیروز در حاشیه جلسه دولت در پاستور، وجود چنین صفی را تکذیب کرد. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی با رد این موضوع و بیان اینکه صفی برای دریافت کالا بزرگ وجود ندارد، گفت: اگر جایی صف بود در رابطه با کالا بزرگ تصویر بگیرید و برای من بفرستید.

صولت در جمع خبرنگاران در پاسخ به سؤالی درباره صف های طولانی برای دریافت کالا بزرگ الکترونیک گفت: خودتان شخصا بروید از یکی از این صف ها تصویر بگیرید و برای من بفرستید. او خطاب به خبرنگاری که این پرسش را مطرح کرده بود، گفت: صفی وجود ندارد؛ شما به عنوان وکیل من اگر جایی صف بود در رابطه با کالا بزرگ، تصویر بگیرید و برای من بفرستید.

اینکه چه می شود که بالاترین مقام یک وزارتخانه (که قطعاً مانند یک خبرنگار در کوچه و خیابان راه نمی رود و گاه کوچه های بن بست این ولایت را گز نمی کند)، این طور قاطع و مُصر از نبود صف برای تأمین کالا و ارزاق دولتی حرف می زند، احتمالاً از نوعی اطلاع مند بودن آقای وزیر خبر می دهد، اما کافی است آقای وزیر به آدرس میدان اعدام (میدان محمدیه) کوچه مترو (جعفر پورالله وردی) نرسیده به کوچه شهید اکبر اکبری مراجعه کنند، به عنوان وزیر کار عکس بگیرند و برای مردم در صفحات اجتماعی خود منتشر کنند....

## عیدانه کتاب

با هر مبلغی می توانید به کودکان مناطق کم برخوردار کتاب عیدی دهید.

## هر کتاب = لبخند یک کودک



## ما کتاب ها را با نام شما به دستانشان می رسانیم

شماره کارت بانک پاسارگاد: ۵۰۲۲-۲۹۱۹-۰۰۰۴-۶۵۹۸

شماره حساب: ۲۶۸-۸۱۰۰-۱۱۶۲۸۴۰۴-۱

شماره شب: ۱۰-۴۰۴۱-۱۶۲۸-۸۱۰۱-۰۲۶۸-۰۵۷۰-۱۷۲۳



hamiassociation.org

@hami\_association

۰۲۱-۸۸۱۴۴۹۹ ۰۲۱-۸۸۸۴۳۸۹۷

انجمن حامی حمایت از توسعه فضاهای آموزشی و فرهنگی

من یک حامی هستم

